

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره دوم - سال سیزدهم - جلسه ۹۵ - دوشنبه ۹۶/۲/۲۵

نقد اشکال دوم بر معنای اصطلاحی تقلید

جواب این اشکال نیز این است که اختیار، گاهی ذهنی است و گاهی در مقام عمل است. و به تعبیر دیگر گاهی در مرتبه قبل، ذهناً چیزی را اختیار می‌کند و سپس عمل می‌کند، گاهی اختیار با همان عمل محقق می‌شود بدون اینکه التزامی از قبل باشد.

لذا می‌توانیم بگوییم آنچه را که در مقام عمل انجام می‌دهد، وظیفه او است و کافی است؛ لزومی ندارد که در مرتبه قبل ملتزم به این عمل شود و بعد انجام دهد. البته عمل همیشه مسبوق به تصمیم و اختیار است، اما نه اختیاری که به عنوان التزام به رأی احد المجتهدین باشد. آری، به دعاوی نفسانیه یکی را برمی‌گزیند، ولی می‌داند آنچه برمی‌گزیند مطابق فتوای احد المجتهدین است و همین کافی است و بیش از این نیاز نیست.

علاوه بر آن، لعل کسی بگوید در چنین مواردی که دو اعلم مساوی، مختلفاً فتوا داده‌اند، اصل تساقط به قوت خودش باقی است و فرد یا باید خودش اجتهاد کند یا احتیاط کند و اگر احتیاط ممکن نباشد، تخییر قهری دارد.

ثمره فقهی، دانستن معنای تقلید

دانستن معنای تقلید از لحاظ لغوی اصلاً تأثیری ندارد، اما از لحاظ اصطلاحی حداقل روی بعض مبانی و بنابر تلقی بعضی کما اشرنا الیه سابقاً، ممکن است اثر داشته باشد. إلا اینکه بعضی گفته‌اند^۱ لفظ تقلید،

۱. التنقیح فی شرح العروة الوثقی، الاجتهاد والتقلید، ص ۸۱:

ثم ان التكلم فی مفهوم التقلید لا یکاد أن یترب علیه ثمره فقهیه اللهم إلا فی الذر. و ذلك لعدم وروده فی شیء من الروایات. نعم ورد فی روایة الاحتجاج فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه مخالفاً علی هواه. مطیعاً لأمر مولاه فللعوام أن یقلدوه إلا أنها روایة مرسله غیر قابله للاعتماد علیها إذا فلم یؤخذ عنوان التقلید فی موضوع أی حکم لتکلم عن مفهومه و معناه.

و أما أخذه فی مسألتي البقاء علی تقلید المیت، و العدول من الحی إلى غیره فهو انما یتراءى فی کلمات الأصحاب قدس الله أسرارهم، حیث عنوانوا المسألتي کما نقلناه، و من المعلوم أنهما بهذین العنوانین غیر واردتین فی الاخبار.

چون در روایات نیامده است، مهم نیست که مفهوم اصطلاحی آن، چه باشد و بنابراین اتعاب نفس در تشخیص معنای اصطلاحی تقلید و تفریع فروع و نتایجی بر آن، بیجاست. تنها در روایتی که منسوب به امام عسکری علیه السلام است و در احتجاج نقل شده است، آمده که: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ»^۱ ولی این روایت سندی ندارد^۲ و نمی توان حسابی برای آن باز

نعم سبق إلى بعض الأذهان أن حكم المسألتين مبني على معنى التقليد فيختلف الحال فيهما باختلافه، لأننا لو فسرناه بالالتزام، و فرضنا أن المكلف التزم بالعمل بفتوى مجتهد ثم مات ذلك المجتهد فله أن يعمل على فتاواه لانه من البقاء على تقليد الميت، و ليس تقليدا ابتدائيا له، و هذا بخلاف ما إذا فسرناه بالاستناد إلى فتوى المجتهد في مقام العمل، لأنه حينئذ من تقليد الميت ابتداء لعدم استناد المكلف إلى شيء من فتاوى المجتهد الميت حال حياته، و إنما التزم بأن يعمل على طبقها، فلا يجوز أن يرجع إلى الميت حينئذ و كذلك الكلام في المسألة الثانية. لأنه إذا التزم بالعمل بفتيا مجتهد - و فسرنا التقليد بالالتزام - حرم عليه العدول عن تقليده لانه قد قلده تقليدا صحيحا و لا مخصص له للعدول. و هذا بخلاف ما إذا قلنا إن التقليد هو الاستناد إلى فتوى المجتهد في مقام العمل لأنه حينئذ لم يتحقق منه تقليد المجتهد ليحرم عليه العدول بل لا يكون رجوعه لغيره عدولا من مجتهد إلى مجتهد آخر هذا و لكننا سنبين - قريبا - أن المسألتين لا يختلف حكمهما بالاختلاف في معنى التقليد لعدم ابتنائهما عليه حيث أن لكل من المسألتين مبني لا يفرق فيه الحال بين أن يكون التقليد بمعنى الالتزام أو بمعنى آخر كما يأتي في محله، إذا صح ما ذكرناه من أن عنوان التقليد لم يرد في شيء من الأدلة حتى نبحت عن مفهومه.

✓ وسائل الشريعة، ج ۲۷، ص ۱۳۲:

أقول: التقليد المُرَخَّصُ فِيهِ هُنَا إِنَّمَا هُوَ قَبُولُ الرَّوَايَةِ لَا قَبُولُ الرَّأْيِ وَالْإِجْتِهَادِ وَالظَّنِّ وَ هَذَا وَاضِحٌ وَ ذَلِكَ لِأَخْلَافِ فِيهِ وَ لَا يُنَافِي مَا تَقَدَّمَ وَ قَدْ وَفَعَ التَّصْرِيحُ بِذَلِكَ فِيمَا أوردناه من الحديث و فيما تركناه منه في عدة مواضع على أن هذا الحديث لا يجوز عند الأصوليين الاعتناء عليه في الأصول و لا في الفروع لأنه خبر واحد مُرْسَلٌ ظَنِّيُّ السَّنَدِ وَ الْمَتْنُ ضَعِيفٌ عِنْدَهُمْ وَ مَعَارِضُهُ مُتَوَاتِرَةٌ قَطْعِيُّ السَّنَدِ وَ الدَّلَالَةُ وَ مَعَ ذَلِكَ يَحْتَمِلُ الْحَمْلُ عَلَى التَّيْبَةِ.

۱. وسائل الشريعة، ج ۲۷، كتاب القضاء، ابواب صفات القاضي، باب ۱۰، ص ۱۳۱، ح ۲۰:

أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي في الاحتجاج عن أبي محمد العسكري عليه السلام في قوله تعالى فويل للذين يكفون الكتاب بأيديهم ثم يقولون هذا من عند الله قال هذه لقوم من اليهود إلى أن قال و قال رجل للصادق عليه السلام إذا كان هؤلاء العوام من اليهود لا يعرفون الكتاب إلا بما يسمعون من علماءهم فكيف يتقليدهم و القبول من علماءهم و هل عوام اليهود إلا عوامنا يقلدون علماءهم إلى أن قال فقال عليه السلام بين عوامنا و عوام اليهود فرق من جهة و تسوية من جهة أما من حيث الاستواء فإن الله ذم عوامنا بتقليدهم علماءهم كما ذم عوامهم و أما من حيث افترقوا فإن عوام اليهود - كانوا قد عرفوا علماءهم بالكذب الصراح و أكل الحرام و الرشا و تغيير الأحكام و اضطروا بقلوبهم إلى أن من فعل ذلك فهو فاسق لا يجوز أن يصدق على الله و لا على الوسائط بين الخلق و بين الله فليذلك ذمهم و كذلك عوامنا إذا عرفوا من علماءهم الفسق الظاهر و العصبية الشديدة و التكالب على الدنيا و حرامها فمن قلد مثل هؤلاء فهو مثل اليهود الذين ذمهم الله بالتقليد لفسقة علماءهم فأما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدينه مخالفا على هواه مطيعا لأمر مولاة فللعوام أن يقلدوه و ذلك لا يكون إلا بعض الفقهاء الشيعة لا كلهم فإن من ركب من القبائح و الفواحش مراكب علماء العامة - فلا تقبلوا منهم عنا شيئا و لا كرامة و إنما كثر التخليط فيما يتحمل عنا أهل البيت لذلك لأن الفسقة يتحملون عنا فيحرفونه بأسره لجهلهم و يضعون الأشياء على غير وجهها لقللة معرفتهم و آخرون يتعمدون الكذب علينا الحديث.

و أوردته العسكري عليه السلام في تفسيره.

۲. گرچه شیخ رحمته الله می فرماید: دل هذا الخبر الشريف اللاتج منه آثار الصدق.

✓ فرائد الاصول (ط - انتشارات اسلامی)، ج ۱، ص ۱۴۰:

کرد. بنابراین نتایجی را که بر این عنوان مترتب کرده‌اند، بی‌جاست.

اما این سخن صحیح نیست؛ زیرا:

اولاً: استعمال لفظ تقلید و مشتقات آن، یعنی استعمال مشتقات قَلَدَ که مناسب بحث است، اختصاص به این روایت ندارد. در بعض روایات دیگر هم وجود دارد و معلوم می‌شود به همان مفهومی است که ما گفتیم. بلکه روایتی وجود دارد که حتی نسبت به اخذ از ائمه علیهم‌السلام هم واژه تقلید اطلاق شده است. آن کاربرد هم نزدیک به چیزی است که ما معنا کردیم، البته با قرائنی که در آنجا وجود دارد. روایت چنین است:

وَعَنْ عَيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الهمداني عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدَةَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام يَا مُحَمَّدُ أَنْتُمْ أَشَدُّ تَقْلِيداً أَمْ الْمُرْجِيَّةُ؟ قَالَ قُلْتُ: قَلَدْنَا وَ قَلَدُوا فَقَالَ لَمْ أَسْأَلْكَ عَنْ هَذَا فَلَمْ يَكُنْ عِنْدِي جَوَابٌ أَكْثَرُ مِنَ الْجَوَابِ الْأَوَّلِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام إِنَّ الْمُرْجِيَّةَ نَصَبَتْ رَجُلًا لَمْ تُفْرَضْ طَاعَتُهُ وَ قَلَدُوهُ وَ إِنَّكُمْ نَصَبْتُمْ رَجُلًا وَ فَرَضْتُمْ طَاعَتَهُ ثُمَّ لَمْ تُقَلَدُوهُ فَهُمْ أَشَدُّ مِنْكُمْ تَقْلِيداً^۱.

راوی می‌گوید که حضرت از من پرسیدند: شما شدیدتر هستید در تقلید یا مرجئه؟ قَالَ قُلْتُ قَلَدْنَا وَ قَلَدُوا؛ گفتم ما تقلید کردیم و آنها هم تقلید کردند، فَقَالَ لَمْ أَسْأَلْكَ عَنْ هَذَا. فَلَمْ يَكُنْ عِنْدِي جَوَابٌ أَكْثَرُ مِنَ الْجَوَابِ الْأَوَّلِ. فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ (که ظاهراً امام کاظم علیه‌السلام باشند) إِنَّ الْمُرْجِيَّةَ نَصَبَتْ رَجُلًا لَمْ تُفْرَضْ طَاعَتُهُ وَ قَلَدُوهُ؛ مرجئه کسی را تقلید کردند که دلیلی بر طاعت او نداشتند و هرچه گفت قبول کردند. وَ أَنْتُمْ نَصَبْتُمْ رَجُلًا وَ فَرَضْتُمْ طَاعَتَهُ؛ و شما فردی را نصب کردید و طاعتش را واجب دانستید، ثُمَّ لَمْ تُقَلَدُوهُ؛ سپس هر چه گفت طبقتش عمل نکردید. فَهُمْ أَشَدُّ مِنْكُمْ تَقْلِيداً؛ پس آنها از شما مقلدترند.

همان‌گونه که بیان کردیم تقلید، التزام نیست و خود عمل است و این معنا، از روایت هم استفاده می‌شود؛ چون حضرت می‌فرمایند شما کسی را نصب کردید ولی به حرفهایش عمل نکردید؛ یعنی ملتزم بودید ولی عمل نکردید، پس معلوم می‌شود که عمل دخیل است؛ حال یا به عنوان جزء یا به عنوان اینکه تمام تقلید، عمل است و به هر حال التزام تنها نیست.

و مثل ما فی الاحتجاج عن تفسیر العسکری علیه السلام فی قوله تعالی وَ مِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ الْآيَةَ مِنْ أَنَّهُ: قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ عليه السلام ...
... دل هذا الخبر الشريف اللائح منه آثار الصدق على جواز قبول قول من عرف بالتحرز عن الكذب و إن كان ظاهره اعتبار العدالة بل ما فوقها لكن المستفاد من مجموعه أن المناط في التصديق هو التحرز من الكذب فافهم.

۱. همان، ص ۱۲۵، ح ۲.

به هر حال لفظ تقلید، در امور دینی هم به کار رفته و ظاهرش این است که «اتباع عملی به استناد قول غیر من دون طلب حجة تفصیلیه» است. بنابراین این گونه نیست که در روایت دیگری نقل نشده باشد.

ثانیاً: همان گونه که در روایت ربیعة الرأی بیان شد، حضرت فرمودند: **هُوَ فِي عُنُقِهِ قَالَ أَوْ لَمْ يَقُلْ وَ كُلُّ مُنْتِ ضَامِنٌ**، آن هم تقلید بود و چیز دیگری نبود.

بعض روایات دیگر هم که إن شاء الله در رابطه با تقلید و جواز آن ذکر خواهیم کرد، همین معنا را می‌رساند ولو لفظ تقلید در آن نباشد، لهذا گفتیم معنای اصطلاحی تقلید با معنای لغوی آن تفاوت دارد؛ یعنی اندکی بالا و پایین شده است. ولو آنکه آن معنا با الفاظ دیگر هم افاده شود، ولی با لفظ تقلید، آن معنا و آن حقیقت را اراده می‌کنند.

لذا اگر آنچه را با الفاظ متفاوت و به لفظ خود تقلید در روایات می‌یابیم، مفادش همین چیزی باشد که تعریف کردیم؛ یعنی تطبیق عمل بر طبق قول غیر، بیانگر این است که آن تقلیدی که شارع مورد نظرش است و قبول کرده است، این تعریف است. و این تعریف می‌تواند آثاری داشته باشد از جمله اینکه مثلاً صرف التزام به فتوا تقلید نیست و می‌بایست عمل کند؛ حال یا عمل علاوه بر التزام، یا عمل خالص که ما استظهار کردیم.

پس اینکه سید خویی رحمته الله فرموده است که لفظ تقلید در روایات نیامده مگر همان روایت منسوب به امام عسکری علیه السلام پس بحث از مفادش از لحاظ اصطلاحی نیز اثری ندارد، موجه نیست.

علاوه بر آنچه گفتیم که در روایات، عین این لفظ و یا در حکم آن آمده است، باید اضافه کنیم مهم این نیست که لفظ تقلید یا مثل آن در روایات آمده باشد، بلکه مهم این است که این مفاد، مورد امضای شارع قرار گرفته باشد. اینکه می‌گوییم مفاد، یعنی از معنای لغوی خود بیرون آمده است؛ حال یا با همین لفظ می‌گویند و یا اینکه همین معنا را با الفاظ یا تراکیب دیگر می‌رسانند. ما در حقیقت آن چیزی را که موضوع وجوب یا جواز است، بیان می‌کنیم و لفظ تقلید، پلی برای آن معنا است؛ زیرا آقایان آن معنا را محصل در واژه تقلید گرفتند که اگر بتوانیم این واژه تقلید اصطلاحی را معنا کنیم، در حقیقت همان محصل ادله مختلف تقلید و موضوع احکامی را که بر آن مترتب است، به دست می‌آوریم.

ادله جواز تقلید

گفته‌اند عامی، له تقلید المجتهد. حال یا مجتهد اعلم یا هر مجتهدی؛ حتی از مجتهد متجزی هم فی الجملة می‌شود تقلید کرد.

همان‌گونه که معلوم است، اصل، عدم حجیت قول غیر معصوم علیه السلام است؛ چون یقین نمی‌آورد و غایت آنچه را که افاده می‌کند، ظن و چه بسا اطمینان است.

اگر ظن باشد، «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» و اگر اطمینان باشد، باز اطمینان نیز حجیت ذاتی ندارد و اگر هم جایی حجت باشد، با امضاء حجت است و ممکن است کسی بگوید اطمینان در چنین جاهایی امضاء ندارد، گرچه این حرف جای تأمل است.

به هر حال تقلید نوعاً برای عامی اطمینان نمی‌آورد و اصل عدم حجیت است و باید دلیلی پیدا کنیم که بگوید قول مجتهد برای عامی حجت است و در نتیجه تقلید برای عامی جایز باشد و احتیاط واجب نباشد یا اصلاً تقلید بر او واجب باشد؛ چون گاهی دوران امر بین محذورین است یا احتیاط بر او حرجی است، حرجی که جایز نیست تحمل کند، پس بر او واجب است تقلید کند. به هر حال جاهایی می‌شود تقلید واجب باشد، لذا اینکه در بعض عبارات، گفته‌اند: «يَجُوزُ لِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ» جواز بالمعنى الاعم است؛ یعنی اعم از وجوب یا اصل جواز.

ادله جواز تقلید را هم از عقل، هم از کتاب، هم سنت و هم اجماع نقل کرده‌اند؛ یعنی به ادله اربعه تمسک کرده‌اند.

تمسک به کتاب، بر جواز تقلید

۱. آیه نفر

از جمله آیات شریفه‌ای که غیر واحد من العلماء از قدیم، آن را دلیل بر جواز تقلید دانسته‌اند، آیه مبارکه نفر است. آیه شریفه این چنین است:

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۱

معنای تحت اللفظی آیه روشن است: همه مؤمنین نمی‌توانند کوچ کنند. پس چرا کوچ نمی‌کنند از هر فرقه‌ای، طایفه‌ای و دسته‌ای برای اینکه تفقه در دین و انذار کنند هرگاه برگشتند به آن فرقه، شاید حذر کنند!

۱. التوبة / ۱۲۲.

نحوه استدلال به آیه

«فَلَوْلَا نَفَرَ» چون مفید تحضیض است، دال بر وجوب است و اگر به تنهایی دال بر وجوب نباشد، با توجه به مناسبات حکم و موضوع و زحمتی که وجود دارد و حذری که در آخر آمده است، معلوم می‌شود «لولا» در اینجا مفید وجوب است. هرچند اگر در جای دیگری بود چه بسا مفید وجوب نبود و بیش از رجحان را نمی‌رساند، اما اینجا مفید وجوب است متنها وجوب کفایی، آن‌هم به مناسبات حکم و موضوع.

دو غایت ذکر شده است: تفقه و انذار. غایت امر واجب، واجب است؛ چون علت غایی در این‌گونه موارد، علت وجوب آن نفر است که منجر به ذی‌الغایه می‌شود.

سپس در ادامه می‌فرماید: «إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» که یک غایت نهایی است. حذر یعنی اقدام عملی طبق انذار. البته حتماً نباید انذار باشد، فهم خود فرد هم باشد کافی است. به هر حال حذر اقدام عملی است تا فرد در «ما یحذر منه» قرار نگیرد.

شکی نیست که حذر، در اینجا مطلوب است؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»؛ رجای این است که حذر کنند، و رجای یعنی مطلوبیت داشتن برای قائل آن قول، و صرف همین مطلوبیت کافی است در اینکه بگوییم انذاری که به این مندرین شده است، حجت است و إلا اگر حجت نبود، معنا نداشت که حذر آنها مطلوب باشد.

مضاف به اینکه حذر حداقل در بعض جاها - اگر نگوئیم همه جاها - واجب است؛ زیرا حذر، حداقل نسبت به جاهایی که اگر حذر نشود فرد در مهلکه می‌افتد و گرفتار شقاوت ابدی می‌شود واجب است، در نتیجه قبول آن انذار حداقل در این موارد واجب است. وقتی که واجب شد، یعنی حجت است؛ یعنی قول منذر که همان فرد متفقه است که انذار کرده است، باید توسط منذر ترتیب اثر داده شود و عمل منذر باید بر طبق آن انذار باشد.

همچنین آیه اطلاق دارد؛ چه علم برای منذر از انذار حاصل شود و چه علم حاصل نشود؛ زیرا فرموده «لِيَتَّقُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»، چه این انذار مربوط به عقاید باشد و چه مربوط به احکام فرعی باشد. البته اگر در جاهایی دلیلی داشتیم، آن را خارج می‌کنیم اما بقیه تحت این اطلاق باقی می‌ماند. بنابراین آیه مبارکه دال بر جواز تقلید و حجیت قول متفقه برای عامی است.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی